Archive of SID

سبک شناسی رمان «سنگ صبور» اثر صادق چوبک

دکتر رحیم سلامت آذر*

چکیده

سبک نگارش در هر نوشته‌ای در واقع ساختاری است که اختصاص به نویسنده دارد و دیگران هرچه قدر سعی کنند، نمی‌توانند از آن تقلید کنند و الگویی برای خود بسازند. در مورد سبک از گذشته تا کنون تعاریف گوناگونی ارائه شده است. این اصطلاح در حال حاضر در مورد روش‌هایی به کار می‌رود که از طریق بکاربردن فنون و مفاهیم زبان شناسی به مطالعه تحلیلی ادبیات می‌پردازد. همچنین زاویه دید، مسائل زبانی، چگونگی شخصیت پردازی و چند و چون جهت گیری درونمایه را تعیین می‌کند. در آثار صادق چوبک -خصوصاً سنگ صبور- که متفاوت‌ترین ساختار را دارند، دو سبک ویژه‌ای برجسته به نظر می‌آید: ناتورالیسم و جریان سیال ذهن.

نگارنده در این مقاله کوشیده است با بررسی ساختار ادبی و زبانی رمان سنگ صبور، جلوه‌های مکتب ناتورالیسم و جریان سیال ذهن و همچنین خصوصیات سبک شناسی آن را نمایان سازد.

کلمات کلیدی: صادق چوبک، سنگ صبور، سبک شناسی، ناتورالیسم، جریان سیال ذهن.

مقدمه

واژه سبک، مصدر ثلاثی مجرد عربی است؛ به معنی گداختن، ریختن و قالب گیری کردن زر و نقره و سبیکه به معنی پاره زر و نقره گداخته و قالب‌گیری شده، مشتق از این واژه است (لسان

* مدرس زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران Rahim.salamatazar@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۱۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۳/۱۷

www.SID.ir

Archive of SID

العرب: ذیل «سبک»). ازگذشته تا کنون تعاریف زیادی، برای این واژه شده است. کهن‌ترین اشارات را می‌توان در آثار نویسندگان یونان باستان (افلاطون و ارسطو) یافت. به‌طور خلاصه، می‌توان سبک را چنین تعریف کرد: «شیوه خاصی که نویسنده یا شاعر برای بیان مفاهیم خود به کار می‌برد و به عبارت دیگر این‌که نویسنده یا شاعر آنچه را می‌گوید چگونه بیان می‌کند» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۴۷). عبدالحسین زرین‌کوب درباره سبک می‌گوید: «سبک عبارت است از شیوه خاص در نزد هرگوینده، تعبیر صادقانه‌ای است از طرز فکر و مزاج او» (زرین‌کوب، ۱۳۷۲: ۱۷۵). در شکل‌گیری سبک نویسنده یا شاعر، عوامل بسیاری از جمله: تحولات اجتماعی، زمینه‌های فرهنگی، مخاطبان، خلق وخوی شخصی، دانش و اطلاعات، محیط جغرافیایی و ... تأثیر گذارند. (غلامرضایی، ۱۳۸۱: ۱۳). همچنین نامگذاری سبک‌ها با توجه به موضوع اثرادبی، نام نویسنده و نیت او، دانش مخاطبان و محیط اجتماعی، متفاوت است. امروزه، دانش سبک‌شناسی با شاخه‌های جدیدتر علوم از جمله زبان‌شناسی، معناشناسی، نشانه‌شناسی و ... آمیخته شده است؛ چنان‌که پدر سبک‌شناسی جدید: شارل بارلی، سبک را نوعی بر افزوده‌های احساسی به واحد فکری و مطالعه عناصر موثر در زبان می‌داند (شمیسا، ۱۳۸۴: ۱۷). بر این اساس سبک نه تنها بازگو کننده سیمای فکر انسان و جلوه‌گاه درون اوست؛ بلکه در ارتباط مستقیم با عناصر زبانی و امکانات بالقوه آن است. گفتنی است سبک یک اثر، مجموعهٔ ویژگی‌ها و عناصری است که آن اثر هنری -ادبی را از دیگر آثار متمایز می‌سازد و از نظر میزان کاربرد نیز بسامد بیشتری دارد.

در آثار صادق چوبک – خصوصاً سنگ صبور- که متفاوت ترین ساختار را دارند، دو سبک ویژه‌ای جلوه‌گری می‌کنند: ناتورالیسم و جریان سیال ذهن.

در این مبحث ابتدا جهت روشن شدن موضوع، به عنوان پیش زمینه به توصیف و تبیین اجمالی مکتب «رئالیسم» و «ناتورالیسم» می‌پردازیمو سپس جلوه‌ها و نمودهای بارز و آشکار این دو مکتب (عموماً مکتب ناتورالیسم) را در «سنگ صبور» بررسی و تحلیل می‌کنیم.

اکثر منتقدان ادبی مانند «دستغیب» بر این عقیده‌اند که چوبک در آفرینش آثار خود بر سبک و سیاق نویسندگان «مکتب ناتورالیسم»توجه داشته است و عده‌ای نیز آثار وی را بیشتر متمایل به

www.SID.ir

Archive of SID

مکتب رئالیسم می‌دانند که رگه‌ها و جلوه‌هایی از «ناتورالیسم» را می‌توان در ضمن آن مشاهده کرد. از جمله این منتقدان می‌توان « رضا براهنی» را نام برد.

بحث

مکتب ناتورالیسم

ناتورالیسم نهضتی ادبی بود که توسط «امیل زولا » در اواخر قرن نوزدهم میلادی در فرانسه شکل یافت و به دنبال آن مورد توجه و استقبال نویسندگان سایر کشورهای اروپایی و امریکایی قرار گرفت و در سرتاسر دنیا هواداران سرسختی پیدا کرد و هنرمندان عرصه شعر و ادب به تبعیت از پیشگامان این مکتب به خلق و نگارش آثار ناتورالیستی دست زدند.

در حقیقت «ناتورالیسم ادبی» زاییده «ناتورالیسم فلسفی» بود که به ماوراءالطبیعه اعتقادی نداشت و هستی را در جهان مادی و طبیعی خلاصه می‌نمود.

بنا به تعریف پل آلکسی، ناتورالیسم «یک روش اندیشیدن، دیدن، تعقل کردن، مطالعه کردن، آزمودن، یک نیاز به تحلیل کردن برای پی بردن، نه یک سبک نگارش خاص» است. (فورست و اسکرین، ۱۳۷۵: ۱۸)

«دیدرو» ناتورالیست را کسانی می‌داند که «حرفه آنها مشاهده و بررسی دقیق طبیعت و یگانه آئین آنها طبیعت» است (سید حسینی، ۱۳۸۴: ۳۹۵). در حقیقت می‌توان گفت که اصل و مشخصه عمده ناتورالیسم، «عین نمایی، و هدف آن ارائه تصویری زنده از واقعیت» است. (میرعابدینی، ۱۳۷۷: ۲۴۳)

«زولا» از پیشگامان ناتورالیسم بر این عقیده بود که نویسنده باید تخیل را کنار بگذارد و واقع‌گرایی را جایگزین آن سازد. «همانطورکه سابقاً می‌گفتند فلان نویسنده دارای تخیل قوی است، من می‌خواهم از این پس بگویید که دارای حس واقع‌بینی است. چنین تعریفی درباره نویسنده بزرگ‌تر و درست‌تر خواهد بود». (سید حسینی، ۱۳۸۴: ۴۰۵)

ناتورالیست‌ها به دو عنصر «وراثت» و «محیط» اهمیت ویژه قائل بودند و این دو عامل را مهم‌ترین عوامل مؤثر در سرنوشت آدمی می‌دانستند.

www.SID.ir

Archive of SID

بنا به عقیده پیروان این مکتب، انسان حیوانی است کـه سرنوشـت او را «وراثـت» و «محـیط» تعیـین می‌کند این نظریه باعث شد تا ناتورالیست‌ها اعتقادی راسخ به مسأله «جبر» داشته باشند و همین امر، انتقاد بعضی از مخالفان این مکتب را برانگیخت.

«ر.چیس» پیرامون این موضوع می‌نویسد: «در آیین ناتورالیستی فرض بر این است که تقدیر گـاهی از بیرون بر شخص تحمیل می‌شود. بنابراین قهرمانان رمان ناتورالیستی بیشتر در اختیار شرایط است تا خودش. در واقع غالباً به نظر می‌رسد که اصلاً خودی وجود ندارد». (فورست و اسکرین، ۱۳۷۵: ۲۷)

به سخره گرفتن معتقدات و باورهای اخلاقی، تابوشکنی و سخن گفتن بی‌پرده و صریح از مسـائلی که ذکر آنها بنا به عرف و عادت جامعه مطـرود و مکـروه اسـت. اشـاره بـه زشـتی‌هـا و پلیـدی‌هـا، بی‌عدالتی‌ها، فقر، فساد، قید و بند و اسارت، فلاکت و ننگ موجود در اجتماع در متن آثار، سـخن گفتن از مردم عادی و عامه و افرادی که جزو طبقات نازل‌تر جامعه محسوب می‌گردند، تأکیـد بـر مسائل پیش پا افتاده در زندگی روزمره و خلق آثار با محوریت این مسائل، ذکر بی‌پرده پـاره‌ای از مسائل، کم ارزش دانستن روابط عاشقانه و رمانتیـک، شـرح جزئیـات امـور و پدیـده‌هـا و روابـط، اعتقاد به جبر و نفی اختیار، پذیرش سرنوشت محتوم، نادیده انگاشتن احسـاس و تخیـل، تأکیـد بـر واقع‌گرایی و واقع‌گویی، جایگزینی زبان شکسته و محاوره‌ای به جای زبـان ادبـی و شـعری و ... از جمله مشخصات و ویژگی‌های آثار ناتورالیستی است.

در این مکتب حتی اساسی‌ترین ارکان اخلاقی و اصلی‌ترین اعتقادات رایج عامه نیز مورد نقد قـرار می‌گیرد.

نویسنده ناتورالیستی بی‌هیچ ترس و واهمه‌ای در متن آثارش نظریات خود را درباره این عقاید بیان می‌دارد حتی اگر چنین اظهاراتی خشم ارباب عقاید و صاحبان مذاهب را برانگیزد. پیروان مکتب با گستاخی و جسارت تحسین‌برانگیز خود با به‌کارگیری مفاهیم، معانی و واژه‌هایی که زمانی حالـت تابو و حرام داشتند، حرمت عارضی و کاذب چنین مفاهیم و واژه‌هایی را شکسـتند و از روی عمـد چنین واژه‌ها و معانی را جایگزین کلمات و مفاهیم ادبی و کلیشه‌ای و شسته‌رفته‌ای نمودنـد کـه در اعصار پیشین و در مکاتبی مانند مکتب رماتیسم به‌کار گرفته می‌شد. ناتورالیست‌ها به انعکاس فقـر، فساد، بی‌عدالتی، فلاکت، ظلم و زشتی و پلشتی‌های جامعه در آثار خود اصرار می‌ورزند و گاه در

www.SID.ir

Archive of SID

به تصویر کشیدن این سیاهی‌ها و پلیدی‌ها چنان اغراق می‌کنند که گویی تیرگی و تاریکی حاکم بر فضای جامعه را صبح امیدی نخواهد بود. از این رو ناامیدی و یأس و حرمان در متن چنین آثاری موج می‌زند.

از دیگر ویژگی‌های مهم مکتب ناتورالیسم سخن گفتن از مردم عادی و به تصویر کشیدن زندگی روزمره اشخاصی است که جزو طبقات ضعیف و پست اجتماع‌اند؛ افراد و طبقاتی که هنرمندان و نویسندگان سایر مکاتب کمتر به آن پرداخته‌اند.

پیروان ناتورالیسم حتی پیش پا افتاده‌ترین و مبتذل‌ترین موضوعات و مسائل زندگی روزمره را محور اصلی آثار و نوشته‌های خود قرار می‌دهند و با پروراندن این موضوعات مبتذل، آثاری زیبا و ماندگار می‌آفرینند.

پرداختن بی‌پرده و صریح به جنسیت، از دیگر ویژگی‌های بارز آثار ناتورالیستی است که یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین نیازها و خواست‌های شخصیت و قهرمانان آثار ناتورالیستی است و در آن جایی برای عشق‌های آسمانی، اهورایی و رمانتیک نیست. در حقیقت می‌توان گفت که بین نظریات و عقاید فروید و آثار مکتب ناتورالیسم پیوندی عمیق و ناگسستنی وجود دارد.

ناتورالیست‌ها در متن آثار خود به تشریح و توصیف جزء به جزء امور، پدیده‌ها و روابط می‌پردازند و همین امر در موثق و مستدل بودن توصیف‌ها و تصاویر آنان نقش عمده و بسزایی دارد. اعتقاد به جبر و سرنوشت محتوم و غیر قابل تغییر از اساسی‌ترین باورها و اعتقادات پیروان این مکتب است. این امر از آنجا نشأت می‌گیرد که ناتورالیست‌ها چنانکه قبلاً نیز اشاره شد «وراثت» و «محیط» را در تعیین سرنوشت آدمی مهم‌ترین عامل می‌دانستند.

نویسندگان ناتورالیست به واقع‌گرایی و ارائه تصاویر واقعی از زندگی، اهمیت ویژه قائلند. تا جایی که بعضی از نویسندگان و منتقدان غرب، اساسی‌ترین رسالت رمان و داستان و تنها دلیل حیات آن را، انعکاس زندگی و واقعیّت‌های آن می‌دانند.

در آثار این نویسندگان جایی برای احساس و تخیل، که جزءلاینفک مکتب رمانتیک می‌باشد، نیست و احساس و تخیل شاعرانه جای خود را به واقعیت داده است «امیل زولا» و پیروانش براین باور بودند که نویسنده بایستی تاحد امکان تخیل و احساس را کنار بگذارد و واقعیت دقیق و علمی

www.SID.ir

Archive of SID

را به تصویر بکشد و در اصل یکی از اساسی‌ترین عواملی که سبب پیدایش و شکل گیری مکتب «رئالیسم»و«ناتورالیسم» در مقابل مکتب«رمانتیک» گردید گریز ازخیال پردازی‌های شاعرانه و رمانتیک بود.

از دیگر مختصات عمده و بارز این مکتب، استعمال زبان شکسته و محاوره‌ای به جای زبان ادبی است.

در آثار ناتورالیستی دیگر از آن زبان فاخرادبی و زبان مطنطن کلیشه‌ای اثری نیست و زبان محاوره جای آن را گرفته است. دراین گونه آثار هریک از شخصیت‌های داستان زبان مخصوص به خود را داراست.

طبیعی است که مکتب ناتورالیسم نیز همانند سایر مکاتب ادبی طرفداران و مخالفانی داشته است و دارد، بنابه گفته «فیلیپ راو»، ناتورالیسم «با تسویه آخرین حساب‌های رمانس با قصه و پاکسازی قصه از ایده‌آلیسم دروغ‌های قشنگ باعث انقلابی در نویسندگی شد». (گرانت، ۱۳۷۵: ۳۷)

«هوسیمانس» نیز بزرگ‌ترین خدمت ناتورالیسم را رها کردن هنر و ادبیات از شر آدمک‌های مصنوعی رمانتیسم و ایده‌آلیسم پوسیده می‌داند. (همان، ۱۳۷۵: ۳۷)

چنانکه می‌بینیم طرفداران مکتب ناتورالیسم را عموماً مخالفان مکاتبی همانند مکتب رمانتیسم و ایده‌آلیسم تشکیل می‌دهند. در مقابل این طرفداران سرسخت ناتورالیسم، با شیوع این مکتب، منتقدانی نیز به مخالفت با آن برخاستند.

از جمله این منتقدان می‌توان «ر.چیس» را نام برد. وی به نقد یکی از نظریات عمده ناتورالیست‌ها که «محیط» و «وراثت» را در تعیین سرنوشت افراد مهم‌ترین عامل می‌داند و بالطبع وجود چنین عقیده‌ای منتج به جبرگرایی می‌گردد. «در آیین ناتورالیستی فرض بر این است که تقدیر گاهی از بیرون بر شخص تحمیل می‌شود. بنابراین قهرمان رمان ناتورالیستی بیشتر در اختیار شرایط است تا خودش. در واقع غالباً به نظر می‌رسد که اصلاً خودی وجود ندارد». (فورست و اسکرین، ۱۳۷۵: ۲۷)

از مجموع بیانات «فاطمه حسینی» درباره ناتورالیست‌ها از کتاب «بررسی آثار چوبک» می‌توان چنین نتیجه گرفت که «امیل زولا و دیگر نویسندگان ناتورالیست که به علم «زیست شناسی» بیش از تاریخ بشری دلبستگی دارند، قادر به درک این نکته نیستند که افکار و اعمال و ذوقیات و

www.SID.ir

Archive of SID

عادات انسان، نمودهای روابط اجتماعی موجود است و فقط به وسیله فیزیولوژی» نمی‌توان آن را توضیح داد. (حسینی، ۱۳۸۶: ۱۴)

در حقیقت نویسنده به این مطلب تأکید دارد که بایستی افکار و اعمال انسان را در پیوند با اجتماعی که در آن زندگی می‌کند مورد بررسی و تدقیق قرارداد و بدون شناخت اجتماع، شناخت افکار و اعمال و روابط فرد ممکن نیست.

پایبندان به عرف و عادت و قراردادهای اخلاقی و مذهبی نیز از عمده‌ترین مخالفان مکتب ناتورالیسم شمرده می‌شوند زیرا آثار ناتورالیستی انباشته از الفاظ عامیانه است و ذکر صریح مسائل و روابط و نقد خرافات برخی اعتقادات اخلاقی از شاخص‌ترین خصوصیت و ویژگی‌های چنین آثاری است.

«امیل زولا» از بنیانگذاران مکتب «ناتورالیسم» در مقدمه رمان «ترز راکن» می‌نویسد:

«در رمان ترز راکن من خواسته‌ام به جای شخصیت‌ها، مزاج‌ها را مورد مطالعه قرار دهم... اشخاصی را انتخاب کرده‌ام که کاملاً بر اعصاب خود و خونی که در عرقشان جاری است تسلط داشته باشند» (زولا، ۱۳۴۶: ۶).

او همچنین اشاره می‌کند که: «همان کار تحلیلی را که یک جراح روی افراد بی‌روح و اجساد مردگان انجام می‌دهد، من با همان دقت روی بدن دو فرد زنده و صاحب روح انجام داده‌ام» (همان، ۱۳۴۶: ۷).

در جای دیگر می‌گوید: «همان طور که شیمی‌دان یا فیزیک‌دان، روی مواد بی‌جان کار می‌کند و فیزیولوژی‌دان اجسام زنده را مورد آزمایش قرارمی‌دهد، ما هم باید روی صفات و مشخصات و هوس‌ها و تهورات و رفتار و عادات افراد و اجتماعات بشری کارکنیم». (همان، ۱۳۴۶: ۸)

با توجه به نظریات مختلف که از سوی نویسندگان ناتورالیستی ارائه شده، می‌توان گفت که نویسنده مانند یک پزشک حاذق است و باید با تشریح حالات روحی و جسمی قهرمانان داستان، علت رفتارهای افراد را پیش چشم خواننده بگذارد. بنابراین عقاید ناتورالیسم‌ها می‌توان اینگونه بیان کرد که:

www.SID.ir

Archive of SID

طبیعت انسان را نمی‌توان به سوی نیکی‌ها هدایت کرد. انسان همیشه و در همه حال از غرایز طبیعی و حیوانی خود پیروی می‌کند. بنابراین خلق‌وخوی هرکس، که متناسب با ساختار جسمانی اوست، تغییرنمی‌پذیرد. هرکس خلق‌وخوی خاص خود را دارد و تعلیم و تربیت هرگز نمی‌تواند دگرگونی اساسی در فطرت آدمی بگذارد واگرتغییری دیده شود، ظاهری است نه اساسی. یعنی انسان‌های تربیت شده هم در فرصت مناسب به همان کارهایی دست می‌زنند که آدمیان جوامع عقب مانده هم دنبال همان کارهایند. در حقیقت تباهی و فساد در نهاد همه انسان‌هاست که نسبت به شرایط و محیط بروز داده می‌شود.

این ادبیات ناتورالیسم است که سانسوری را که جامعه بر بخشی از مظاهر طبیعی و زندگی اعمال کرده است، درهم می‌شکند و به تشریح این تباهی‌ها و فسادها می‌پردازد. اختلاف عمیقی را که بین حقیقت و زندگی اجتماعی وجود دارد برملا می‌کند و بدینسان در این نوع ادبیات وضع جسمانی را به عنوان اصلی، قبول می‌کنند که وضع روحی، اثر و سایه آن به‌شمارمی‌آید.

مکتب رئالیسم

«رئالیسم» یکی از مهم‌ترین مکتب‌های ادبی رایج در سرتاسر دنیاست که در اواسط قرن ۱۹میلادی دراعتراض به مکتب رمانتیک پدیدآمد. «زادگاه رئالیسم» نیز همانند مکتب «ناتورالیسم» کشور فرانسه بود و به مرور زمان در سایر کشورهای اروپایی و آمریکا هوادارانی پیدا کرد.» (حسینی، ۱۳۸۶: ۱۶)

«رئالیسم» به عبارتی ساده «ترسیم و تصویر موثق و معتبر زندگی» است (کادن، ۱۳۸۰: ۳۶۳). به عقیده پیروان این مکتب «ادبیات و هنر وصف زندگی است و معیار ارزیابی آنها میزان وفاداری به این اصل است» (ولک، ۱۳۷۷: ۲۷۰). مکتب مورد بحث ما، «مظاهر طبیعت و جامعه و روح انسان را با تمام زیبایی‌ها و زشتی‌هایش نمودار می‌سازد بدون آنکه اندیشه و احساسات و میل خود را در آن دخالت دهد». (حسینی، ۱۳۸۶: ۱۱ و ۱۲)

www.SID.ir

Archive of SID

«رئالیسم» چنانکه از نام آن پیداست مکتب واقع‌گرایی است و با هرگونه تخیّل شاعرانه و احساسات و عواطف در تضاد است. در اصل، اساسی‌ترین عامل پیدایش و گسترش این مکتب و مکتب «ناتورالیسم» مبارزه با تخیلات شاعرانه رمانتیست‌ها بود.

«رئالیسم» مسائل و حوادث را چنانکه در عالمِ واقع هست، تجلی و ارائه می‌دهد. و از ایجاد هرگونه تغییر و تحول در واقعیت، سخت مبرا و به دور است و سعی دارد در به تصویر کشیدن واقعیّت نهایت امانتداری را به جای آورد.

«مکتب «واقع‌گرایی» سعی در مطالعه عصر حاضر دارد و به بازآفرینی دقیق و عینی و کامل و صادقانه محیط اجتماعی و جهان معاصر تأکید می‌ورزد و از وقایع و رویدادهای تاریخی گریزان است.» (سید حسینی، ۱۳۸۴: ۳۹۴)

«رمان نویسان رئالیست و واقع‌گرا» بیش از هرچیز به مستند و مستدل بودن آثارشان و به اخذ دقیق و صحیح واقعیت توجه خاصی نشان می‌دهند.» (کادن، ۱۳۸۰: ۳۶۵)

مکتب مورد بحث، به تصویر آنچه به چشم می‌آید قانع نمی‌گردد و همیشه عوامل و شرایط اجتماعی و محیطی را درنظر می‌گیرد. یعنی پیروان آن، در آثار خود جنبه اجتماعی انسان را در نظر می‌گیرند و روابط و حالات و رفتارها و افکار فرد را در پیوند با محیط و عوامل بیرونی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند. نویسنده واقع‌گرا همیشه مسائلی را مورد توجه قرار می‌دهد که مبتلا به عموم است و به اصطلاح نقش زمانه محسوب می‌گردد.

این نویسندگان به توضیح و تشریح دقیق و موبه‌موی جزئیات پدیده‌ها و حوادث و رفتارها توجه ویژه قائلند.

«نویسنده رئالیست هنگام آفریدن اثر بیشتر تماشاگر است و افکار و احساسات خود را در جریان داستان ظاهر نمی‌سازد.» (حسینی، ۱۳۸۶: ۱۶)

شخصیت‌ها و قهرمانان آثار رئالیستی و واقع‌گرایانه را عموماً مردمان طبقات پایین‌تر جامعه تشکیل می‌دهند.

www.SID.ir

Archive of SID

این مکتب نیز همانند سایر مکاتب، هواداران و مخالفانی داشته‌است و دارد. «ادموند کاس» از جمله منتقدان هواخواه این مکتب می‌نویسد «رئالیسم هوا را از لوث وجود هزار و یک حماقت (مراد وی بینش و نگرش رمانتیک‌ها است) زدوده است» (گرانت، ۱۳۷۵: ۳۷).

«چخوف» نیز در نقد واقع‌گرایان می‌گوید: «نویسندگان رئالیست و واقع‌گرا به تعریف واقعیت‌های زندگی در آثارشان دست می‌زنند. چنین نویسندگانی از واقعیت زندگانی دورافتاده‌اند و به قلم زدن درباره زندگی شخصیت‌های مریض‌گونه و آدم‌کشان و دیوانه‌ها و بیماران روحی بسنده می‌کنند و نمود چنین مضمون‌ها و درونمایه‌هایی در آثار نویسندگان رئالیست بیش از آن چیزی است که در زندگی عادی و واقعی دیده می‌شود». (حسینی، ۱۳۸۶: ۲۵)

با دقت نظر در مباحثی که گذشت، درمی‌یابیم که هرچند بین دو مکتب رئالیسم و ناتورالیسم وجوه افتراقی دیده می‌شود، ولی دیدگاه‌ها و نگرش‌های انسانی و محوری این دو مکتب همانند یکدیگر است. هر دو سعی در ارائه واقعیت‌های زندگانی دارند و از هرگونه تغییر و تحول در واقعیت‌های علمی و عینی بیزارند. در آثار رئالیستی و ناتورالیستی، جایی برای تخیلات و احساسات شاعرانه نمی‌توان یافت و واقعیت‌های علمی و عینی در آن جای تخیل و احساسات را گرفته است.

نویسندگان هر دو مکتب سعی در ارائه موبه‌موی جزئیات را دارند و در به تصویرکشیدن جزئیات وقایع و امور تأکید می‌ورزند.

شخصیت‌ها و قهرمانان آثار رئالیستی و ناتورالیستی را عموماً اقشار ضعیف و مردمان طبقات پست‌ترِ جامعه، تشکیل می‌دهند و چنین افرادی در آثار این نویسندگان نمود بیشتر و جایگاه ویژه‌ای دارند.

زبان موجود در این آثار عموماً زبان محاوره‌ای و زبان مردم کوچه و بازار است و در آن جایی برای زبان ادبی و نثر شعرگونه و خیال انگیز رمانتیک‌ها نیست. و کلام آخر اینکه، فساد، بی‌عدالتی، هرج و مرج، ظلم و پلیدی و فقر اجتماعی از جمله مفاهیم محوری و مضون ساز آثار ناتورالیستی و رئالیستی است.

www.SID.ir

Archive of SID

بررسی جلوه‌های رئالیستی و ناتورالیستی«سنگ صبور»

با توجه به توضیحاتی که گذشت، مرگ و نابودی، اسارت، تنهایی، ترس و دهشت، بی‌عدالتی، ظلم و عدوان، ناامیدی، بی‌ثبات بودن زندگی و عذاب‌آوربودن آن، فقر و تنگ دستی، بدبختی و فلاکت، درد و رنج و ... از عمده‌ترین و محوری‌ترین مسائل و معضلاتی است که نویسندگان ناتورالیستی و رئالیستی، آن را در زندگی روزمره اشخاص به تصویر می‌کشند.

رمان «سنگ صبور» نیز رمانی است که چهارچوب و پیکره آن بر این مفاهیم و مسائل بنا نهاده شده است.

مفهوم «مرگ» و ترس از آن، در این رمان مفهومی محوری و اساسی است که فکر و ذهن اشخاص رمان را به خود مشغول ساخته و هریک از آنان به نوعی با این مسئله درگیر و دست به گریبان‌اند.

«گوهر» زنی است که به طرز فجیع و ظالمانه به وسیله «سیف‌القلم» به قتل می‌رسد. «کاکل زری»، پسر گوهر، پس از مرگ مادرش با افتادن در حوض آب، جان خود را از دست می‌دهد. «جهان سلطان» نیز در نهایت بدبختی و فلاکت، دچار این سرنوشت می‌شود. اشخاصی همچون «شیخ محمود» و ... هم به دست «سیف القلم جانی» به قتل می‌رسند.

علاوه براینکه سرانجام رمان، به مرگ اغلب شخصیت‌های داستانی منتهی می‌شود، فکر و ذهن این افراد نیز درگیر مفهوم «مرگ» است.

در بخشی از رمان از زبان «روح شیخ محمود» می‌خوانیم:

«خوش بحال شما زنده‌ها، مرگ گنده، مرگ شومه، مرگ لجنه، مرگ گهه، هیچ خبری اونجا نیس. غیر سرما و تاریکی و حسرت زنده‌ها خوردن چیز دیگه‌ای نیس». (چوبک، ۱۳۵۲: ۳۲۲)

ابتدای رمان نیز با مفهوم مرگ و نابودی و ترس از آن آغاز می‌شود:

«حالا دیگه عوض همه چی زلزله میاد. نه شب خواب داریم و نه روز آروم . همش ترس و دلهره، هی زلزله، هی زلزله. خودمون زندگی آروم بی‌سرخری داشتیم که این زلزله‌های پدر سگم قوزبالاقوز شده و از صب تا شوم مرگ سیاه جلومون ورجه ورجه می‌کنه». (همان، ۱۳۵۲: ۹)

www.SID.ir

Archive of SID

تأکید بر عذاب آوربودن زندگی و لجن بودن آن از دیگر مفاهیمی است که چوبک به انعکاس آن در متن رمان پرداخته است:

«اول کاری که می‌کنم باید ازین خونه مرگ خورده برم و گورم رو گم کنم. این زنکه لگوریم چشته خور شده... همش میاد خودشو لوس می‌کنه. برای منم دیگه فرق نمی‌کنه. حالا که زندگی سرتاسرش لجن گرفته باشد بیشتر گندش رو درآورد». (همان، ۱۳۵۲: ۲۸۸)

«فقروندارى» از دیگر مضامین ناتورالیستی انعکاس یافته در متن رمان است:

«مردم فقیرن آقا و خیلی‌ها به نون شب محتاجن. برای همینه که گاهی هم دزّی میشه. می‌دونین؟ دزی هم حال و حوصله می‌خواد. این مردم حال و دماغ دزّی هم ندارن». (همان، ۱۳۵۲: ۲۶۱ و ۲۶۲)

علاوه بر مضامین فوق، بدبختی و فلاکت، اسارت، ناامیدی و تنهایی از دیگر جلوه‌ها و نمودهای آثار ناتورالیستی است که در این رمان نیز به وفور تجلی یافته است. گویی ناف این اشخاص را با فلاکت و تنهایی و یأس بریده‌اند:

«راستی گوهر چه زندگی گندی داره. مثه موش تو گوشه خلا زندگی می‌کنه... هی او خلا را پر می‌کنه، برای همین ساخته شده». (همان، ۱۳۵۲: ۵۸)

«جهان سلطون کیه؟ یه گدای افلیج که اگر گوهر نباشه هر شب شاش و گه زیرش رو پاک کنه، حیاط تا لب دیوارش گه میگیره. و اگه من و گوهر یه لقمه نون تو دهنش نذاریم جونش درمیره. بلقیس کیه؟ یه گدا که از صب تا شوم این خونه اون خونه هزار جور خر حمالی می‌کنه تا یه شی سنار در بیاره نون و تریاک بمونعلی را دسّ و پا کنه؟ گوهر کیه؟ هم فاحشه هم گدا. مگه صیغه رو با فاحشه فرقی داره؟ ... یه لقمه نون برای شکم خودش و بچش دربیاره. تازه خودم چکاره‌م؟ یه گدا، یه معلم بیس و پنجتومنی که از سراپام اکبیر میباره و همیشه هشتم گرو نهمه». (همان، ۱۳۵۲: ۴۷ و ۴۸)

در قسمت دیگری از رمان، نویسنده به طور ملموس تنهایی و یأس و ناامیدی «احمدآقا» را به تصویر کشیده است:

«نه اونجور تلخی که تو زبون آدم پیدا می‌شه، یه جور تلخی که از تو دل آدم می‌جوشه سراپام رو تو چنگ گرفته بود که حتی اونو تو نک انگشتام حس می‌کردم. جهان سلطون و گوهر و شیخ

www.SID.ir

Archive of SID

محمود و کاکل زری، همه گم و گور شدن. وختی گوهر گم شد دلم به کاکل زری خوش بود. به عشق او بود که خونه میومدم که اونو تروخشک کنم اگه برای خاطر او نبود، لازم نبود تا مدرسه تموم می‌شد بدو بیاوم به این خونه مرگ زده» (همان، ۱۳۵۲: ۲۸۱)

«ظلم و بیداد» مفهوم دیگری است که نویسنده در متن رمان به طرح و نقد آن پرداخته است. در نمایشنامه‌ای که در وسط رمان گنجانده شده، چوبک، حتی «عدل انوشیروان» را که تاریخ به عدالت وی گواهی داده است به تمسخر گرفته و به تعریض، کسری انوشیروان را بیدادگر خوانده است.

از دیگر ره‌آوردهای مکتب ناتورالیسم، شکستن حرمت کاذب برخی کلمات و مفاهیم و عبارت‌ها بود. چوبک نیز در متن «سنگ صبور» از این ارمغان و ره آورد بی‌نصیب نمانده است. واژه‌ها و عبارت‌هایی که از نظر عرف و جامعه مطرود و مکروه است، در متن این رمان انباشته است.

چوبک با جسارت تمام سد این حرمت کاذب و عارضی را شکسته و بدون توجه به انتقادات مخالفان، چنین واژه‌ها و اصطلاحاتی را در متن رمانش بکارگرفته است. و همین امر باعث شده تا بسیاری از پای بندان عرف و اخلاقیات از این سبک نگارش چوبک انتقاد کنند.

چنانکه اشاره شد، چوبک نویسنده‌ای است ناتورالیست و واقع‌گرا. عبارت‌ها و واژه‌ها نیز ابزاری است در دست نویسنده، تا به وسیله آن بتواند هرچه عینی‌تر و مشهودتر، ویژگی‌های اخلاقی و روانی و محیط زندگی اشخاص و قهرمانان داستان‌هایش را به تصویر بکشد. چون اغلب شخصیت‌های داستانی آثار چوبک را اقشار توسری خورده و بیچاره و طبقات ضعیف و مردم کوچه و بازار تشکیل می‌دهند، در نتیجه زبان این افراد نیز ناگزیر دربردارنده چنین واژه‌ها و الفاظ رکیک و فحاشی خواهد بود و اگر نویسنده، چنین واژه‌ها و اصطلاحات و عبارت‌هایی را بکار نمی‌برد، از قدرت تصویرگری وی کاسته می‌شد. «تخیّل چوبک، دوزخی است، به این دلیل که محیطی که او در آن زندگی می‌کند دوزخی است که آتش طمع و فقر و وحشت و گرسنگی و شهوت دمار از روزگار انسان درمی‌آورد، دوزخ، زبانی دوزخی می‌طلبد و امکان نداشت دوزخ با زبانی که معمول بهشت منزّه طلبان حقیر است نشان داده شود. چرا باید انتظار داشته باشیم که فواحش، آدم‌کش‌ها، قوادها، گرسنگان و درماندگان، به زبانی مجامله‌آمیز و پرتعارف حرف

www.SID.ir

Archive of SID

بزنند؟ اینان نه چنین زبانی را از کسی شنیده‌اند و نه خود آن را به زبان رانده‌اند، تا کسی که از زبان آن‌ها حرف می‌زند، همه چیز را به زبان بازی و مجامله و تعارف برگزار کند.

فحش داده‌اند و دشنام شنیده‌اند و نویسنده‌ای که می‌خواهد بر زندگی آنها وفادار بماند، باید از فحش‌ها و دشنام‌های آنان نیز سخن بگوید وگرنه زندگی آنها رنگ اصیل خود را در اثر نویسنده نخواهد داشت. زبان نویسنده باید نماینده آدم‌هایی باشد که نویسنده از آنها حرف می‌زند و از آنجا که آدم‌های چوبک خشن و دوزخی هستند، زبان چوبک نیز خشن و دوزخی بارآمده است.» (اصلانی، ۱۳۸۳: ۴۷ و ۴۸)

چوبک، خود، در متن سنگ صبور جواب این منتقدان و خرده‌گیران را با صراحتی که از قلم وی انتظار می‌رود، داده است:

«تو میدونی برای نوشتن زندگی آلوده و چرک این چند نفر، آدم ناچاره چه لغات و کلمات طرد شده‌ای روکاغذ بیاره؟ اونوخت جواب مردم رو چی بدم؟ آخه شاش و گه و خون و فحش بده آدم رو کاغذ بیاره. اینا بده. مهوعه. آدم دلش آشوب میفته. حیف نیس». (چوبک، ۱۳۵۲: ۷۶)

از زبان همزاد احمدآقا می‌خوانیم: «مگه نمی‌بینی زندگی گوهر و جهان سلطون چه جوره؟ سروکارشون با چیه؟ تو بهشت زندگی می‌کنن؟ تو پر قو غلت می‌زنن؟ تو می‌خوای زبون سعدی رو تو دهن اونا بذاری؟ اینا زندگیشون اینه که می‌بینی و زبونشم همینه که از صب تا شوم می‌شنوی. تو منتظری جهان سلطون از فلسفه ملاصدرا حرف بزنه؟ تو یادت رفته که حقایقی هم هس. اگه بخوای چشماتو ببندی و نخوای حقیقت رو ببینی و اونوخت نویسنده هم باشی نمی‌شه». (چوبک، ۱۳۵۲: ۷۶)

در بخش دیگری از کتاب به تعریض و تمسخر، زبان متصنّع و کلیشه‌ای بعضی نویسندگان را به باد انتقاد گرفته است. نویسندگانی بی‌درد و غیرمتعهد نسبت به مردم و جامعه، که فقط در انعکاس زندگی مرفّهین مالدار و به تصویر کشیدن روابط و روحیّات و حالات چنین افرادی مهارت دارند: «مگه چیزای قشنگ‌تر نیست که من باید گوهر و جهان سلطون رو ببینم که ناچار بشم این حرف‌های زشت و رکیک رو بکاربرم. من باید دربارهٔ دخاتیر متعیّن... و جوانین شریف و اصیل... و بساتین پرزهر و عندلیب و بساتیر نرم... و عطریات سکرآور و رازونیاز عشّاق معطّره و پولمند

www.SID.ir

Archive of SID

غلتان در پر قو و از اغذیه و اشربه... بنویسم اما آنهم نه بدان شیوه که اخلاق خواننده فاسد شود. بلکه باید همه چیز در پرده و لفّافه و غیرمتجاهره و باتقیه باشد». (چوبک، ۱۳۵۲: ۷۷ و ۷۸)

از دیگر مختصّات ناتورالیستی رمان «سنگ صبور»، وجود عنصر«جبر» در متن آن است. جبر همانند جغدی شوم، سایه نامبارک خود را بر زندگانی شخصیت‌های داستان افکنده و فکر و ذهن آنان را به خود مشغول کرده است.

گویی این افراد را گزیر و گریزی از سرنوشت محتوم و البته فلاکت بارشان نیست. چنانکه قبلاً نیز اشاره شد وجود دو نظریه «وراثت» و «محیط» در مکتب ناتورالیسم اصلی‌ترین عامل پیدایش و گسترش مقوله جبر در بین نوشته‌ها و آثار ناتورالیستی است.

چوبک از زبان «احمد آقا» می‌نویسد:

«هرکاری به سرت بیاد میگن خدا اینجور خواسّه بود. مسخره‌س. همه چیز رو اتّفاقه. وجود مام اتّفاقیه. من ممکن بود باشم یا نباشم... ممکن بود که اونا اصلاً خودشونم نباشن. اونوخ احمدآقا کجا بود؟ تازه شاید جای من یکی دیگه بود، مثه خیلی موجودات دیگه که هسّن اما احمدآقا نیسّن». (همان، ۱۳۵۲: ۲۱ و ۲۲)

در قسمت دیگری از رمان از زبان «جهان سلطان» این چنین می‌نویسد:

«گوهر هیچ گناهی نداشت. خدا مصلحتش بود که ذلیلش کنه. مثل گل محمدی بود. وختی که اومد تو خونیه حاجی مثل صدف دس نخورده بود. میرزا حسن تو نتاب چه گهی بود که گوهر نگاش کنه؟ این رو زلیخا از میون لنگش درآورده بود روزگار خودش و گوهر رو باهم سیاه کرد». (همان، ۱۳۵۲: ۹۲)

علاوه بر مختصات فوق، چوبک در بخش‌هایی از این رمان به ارائه مو به مو و دقیق جزئیات پرداخته، که این امر بر قدرت تصویرگری وی افزوده است. به عنوان مثال، در عبارت‌های زیر به طور عینی و ملموس مشخصات ظاهری، «سیف القلم» را با مهارت تمام به تصویرکشیده است:

« قیافه مضحکی داره. سید لاغر خپله گردن کوتاهیه که موی سیاه چرب پرپشتی رو سرش وز کرده. موهای رو شقیقه‌هاش رو کوتاه می‌کنه و یه کاکل رو سرش میمونه. گوشای بل بلی داره. پیشونیش کوتاهه. معلومه وختی که موهاش بریزه تناسب صورتش بهتر می‌شه. چشم و ابروش

www.SID.ir

Archive of SID

خیلی تو همه و خیلی بد چونس. آدم خیال می‌کنه چونه نداره. اصلا تو صورتش شکل لاک پشته. لباش درشت نیس، اما مثه اینکه از تو باد توشون ول میره و اونارو روهم فشار می‌ده. وختی حرف نمی‌زنه لباش رو هم چسبیده. مثه اینکه می‌ترسه یه چیزی از تو دهنش بیرون بیفته. یا شاید آب تو دهنش جمع می‌شه و می‌ترسه تا دهنش واز کنه شرّی بریزه بیرون. اونوخت، زیر گلوشم زخم بوده و حالا خوب شده و جاش صاف و برّاقه. می‌گه ماده خنازیر بوده. اما خوب رخت می‌پوشه، لباس‌های سفید هندی، سر وضعش شسّه و رفتسّ. مثه اینکه همیشه بمهمونی دعوت داره. همیشه بو عطر میده». (همان، ۱۳۵۲: ۴۰ و ۴۱)

سخن گفتن از مردم فقیر کوچه بازار و افرادی که به طبقات نازل‌تر جامعه تعلق دارند. از اهمّ ویژگی‌های آثار رئالیستی و ناتورالیستی است. افرادی که در آثار نویسندگان سایر مکاتب، اندک اثر و جاپایی می‌توانیم ازین افراد بیابیم.

«گوگول» را بایستی پدر تمام نویسندگانی بدانیم که زندگی تودهٔ مردم ستمدیده و درمانده را به تصویر کشیده‌اند.

در «سنگ صبور» نیز چوبک به این اشخاص فقیر و توسری خورده و بدبخت و مطرود از جامعه، توجه ویژه‌ای نشان داده است. در این رمان کمتر می‌توان فردی را پیدا کرد که از لحاظ موقعیت و یا رفاه اجتماعی وضع مطلوب و ایده‌آلی داشته باشد.

شخصیّت اصلی این رمان (احمدآقا) در اصل نوعی«ضدقهرمان» (میرصادقی، ۱۳۷۲: ۳۶۲)(۱) است. سایر شخصیت‌های داستان (گوهر، کاکل زری، جهان سلطان، بلقیس و سیف‌القلم و ...) نیز از این طیف افرادند. گوهر زنی است که جهت سیر کردن شکم خود و بچه‌اش، کاکل زری، مجبور است به هر کاری، تن در دهد و سرانجام، بی‌رحمانه و ناجوانمردانه به دست سیف‌القلم جانش را از دست می‌دهد.

کاکل زری، فرزند گوهر، پسربچه‌ای است که از اوان طفولیت از خانه پدر رانده می‌شود و با مرگ مادرش به وی تعرض می‌کنند. سرانجام او نیز با غرق شدن در حوض آب به سرنوشت مادرش دچار می‌شود.

www.SID.ir

Archive of SID

جهان سلطان پیرزنی است افلیج و بیمار که وی نیز در نهایت فقر و بدبختی می‌میرد. بلقیس زنی است همانند سایر شخصیت‌های زن موجود در این رمان. وی نیز هر روز مجبور به کلفتی و نوکری در خانه این و آن است، تا بلکه بتواند از این راه هزینه زندگی خودش و شوهر معتادش را تأمین کند.

و سرانجام سیف‌القلم مردی است زشت‌رو و فقیر که مشکلات و مصائب زندگی از وی فردی بیمار و مالیخولیایی ساخته و وی را به قاتلی بی‌رحم بدل کرده است.

سایر اشخاص رمان نیز همانند این افراد، زندگی رقّت بار و فقیرانه‌ای دارند و مجبورند در نهایت فقر و فلاکت و تنهایی و بی‌کسی زندگی کنند و اغلب این افراد نیز به دست سیف القلم جانی به قتل می‌رسند.

علاوه بر این مسائل، چوبک در متن رمان به نقد طنزآمیز خرافات و نیز برخی از باورها و اعتقادات رایج پرداخته است. در اصل می‌توان گفت رمان «سنگ صبور» بر پایه و اساس خرافات شکل گرفته است. این خرافات و باورهای عامیانه است که منجر به رانده شدن گوهر از خانه شوهرش و به تبع آن سبب بدبختی وی و فرزندش، کاکل زری، و نیز بدبختی جهان سلطان می‌شود.

وقتی گوهر همراه کاکل زری، و جهان سلطان جهت زیارت، به حرم می‌روند، با خوردن مشتی به دماغ کاکل زری، فوّاره خون از بینی وی به راه می‌افتد این امر باعث می‌شود تا مردم بنا به اعتقاد خرافی که دارند، کاکل زری را حرام‌زاده بدانند و همین اعتقاد خرافی سبب خانه به دوش شدن گوهر و کاکل زری و جهان سلطان می‌شود.

جهان سلطان تنها شاهد ماجرا می‌گوید:

«با چشای خودم دیدم که چجوری مشت خورد تو دماغش خون مثه فواره ازش راه افتاد بچّه غش کرد... اووخ تو صحن همه دورش گرفتن. همه داد می‌زدن «واسیه چی‌چی بچّه حرومزاده رو بردی پابوس آقا که مشتت واز بشه؟» (چوبک، ۱۳۵۲: ۹۷)

پیروان مکتب ناتورالیسم به نقد و سخرهٔ برخی معتقدات و باورهای رایج در میان عامه می‌پردازند. از سنت‌هایی که چوبک به نقد آن پرداخته، آیین«صیغه و صیغه‌خوانی»است چراکه به نظر وی «صیغه» یکی از راه‌های اشاعه بی‌بندوباری در جامعه و دلیل بدبختی و بیچارگی زنان است. در

www.SID.ir

Archive of SID

بخشی از رمان احمدآقا،«شیخ محمود» را که آخوندی است صیغه‌خوان، مورد خطاب قرارمی‌دهد. و وی را عامل بدبختی گوهر می‌داند: «همش تقصیر این شیخ محمود... که این بدبختو مایه دسّ کرده باین و اون صیغش می‌ده». (چوبک، ۱۳۵۲: ۲۲)

در قسمت دیگری از رمان باردیگر ولی این بار بی‌پرواتر و جری‌تر به نقد یکی از معتقدات دینی مسلمانان پرداخته و این مسئله دینی و اعتقادی را زیر سؤال برده است. باوری که به موجب آن حتی کمترین حقوق فردی یک زن که آزادی و اختیار است از وی سلب می‌گردد و زن تبدیل به موجودی می‌شود که بازیچه دست مردان است:

احمدآقا: «آخرش تا ازش [شیخ محمود] نپرسیدم تحلیل و اباحه چیه ولش نکردم. می‌خواسّ از دسّم دربره. بش گفتم «تا نگی ولت نمی‌کنم. تو مدرسه ما یه شاگرد فضولی هسّ که تو مدرسه خان حجره داره و سر درس شرعیّات همش از من بدبخت مسئله می‌پرسه. ازم پرسیده اباحه و تحلیل چیه و من می‌خوام جواب اونو بدم اما دروغ می‌گفتم، خودم میدونسّم چه کثافتیه. می‌دیدم در عالم آخوندیش بازم خجالت می‌کشه اقرار کنه تو قرن بیستم بازم از این گند و کثافت‌ها رواج داره». (چوبک، ۱۳۵۲: ۲۰۵ و ۲۰۶)

چوبک صریح و بی‌پرده در صفحه ۲۰۶ رمان جواب سؤال احمدآقا را از زبان شیخ محمود می‌آورد. ولی نقد و به سخره گرفتن باورها و اعتقادات مذهبی در رمان «سنگ صبور» زمانی به اوج می‌رسد که چوبک در نمایشنامه آخر رمان، «زروان» را که خدای دین زرتشتی است با چهره‌ای کریه به تصویر می‌کشد و در مقابل «اهریمن» را زیبا و خوبرو ترسیم می‌کند. علاوه بر این «زروان» در این نمایشنامه فردی است ظالم و صاحب نفسانیات و عاری از هرگون احساس و در معرض پیری و نابودی، که سرانجام با شکسته شدن شیشه عمرش به دست «مشیا» زندگی‌اش به انجام می‌رسد و دود می‌شود و به هوا می‌رود.

عامل دیگری که باعث می‌شود تا ما «سنگ صبور» را اثری ناتورالیستی بنامیم. اشاره‌ای بی‌پرده و صریح چوبک به مسائل و روابط عاطفی بین افراد است. در حقیقت تأثیر عقاید و نظریات فروید را در بخش‌هایی از این اثر به طور عینی و ملموس می‌توان مشاهده نمود.

www.SID.ir

Archive of SID

به عنوان مثال در قسمتی از رمان می‌خوانیم که احمدآقا به جهت شبیه بودن گوهر به مادرش، گوهر را دوست دارد: «ننم بو تو [گوهر] رو می‌داد. همین بو که از... تو میشنفم... من از هیچ زنی بقد ننم خوشم نیومد». (چوبک، ۱۳۵۲: ۳۱۳)

علاوه بر مختصات فوق، بکارگیری زبان محاوره و شکسته از دیگر نمودها و جلوه‌های بارز مکتب رئالیسم و ناتورالیسم در متن «سنگ صبور» است. در این رمان هریک از شخصیت‌های داستانی زبان خاص خود را دارند که این امر بر قدرت تصویرگری نویسنده افزوده است.

اما مهم‌ترین ویژگی مشترک زبانی در بین این افراد، سخن گفتن همه آنها به زبان محاوره‌ای است. یعنی زبانی که در بین مردم کوچه و بازار رواج دارد. در حقیقت چوبک نیز همانند سایر نویسندگان رئالیستی و ناتورالیستی، زبان شکسته و محاوره‌ای را جایگزین زبان مطنطن و فاخر ادبی کرده است. در اینجا به ارائه نمونه‌هایی از زبان «بلقیس» و «جهان سلطان» بسنده می‌کنیم.

بلقیس پس از مردن جهان سلطان می‌گوید:

«منکه دیگه تو این خونه بمون نیسّم. کی دیگه جرات می‌کنه شب بره تو حیاط. پناه بر خدا؛ طرفای طویله مثه مرده‌شورخونه می‌مونه؛ زهله ترک می‌شم. جان سلطون اونجا نشسّه؛ یه هو خودش رو روآدم می‌ندازه. روبکوه سیاه. صب بود که رفتم خونیه حاج صادق قناد رختاشون شسّم آفتاب کرد. ظهری بود که خرد و خسّه اومدم خونه نون خوردیم و منقل واسیه مشدی آتیش کردم چائیم دم کردم گذوشم جلوش نشس به تریاک کشیدن، منم دسّ و پام درازکردم گفتم یه خرده خسّگی درکنم. مهره‌های پشتم از خستگی چریق چریق صدا می‌کرد». (چوبک، ۱۳۵۲: ۲۳۳ و ۲۳۴)

جهان سلطان، کلفت افلیج گوهر، پس از غیبت گوهر، گذشته و آرزوهای خود را این چنین تعریف می‌کند:

«تو خودت خوب می‌دونسّی که بچه مال خود حاجیه. چرا آبروش بردی؟ اووخ کربلامم از دسم رف. گوهرخانم به حاجی گفته بود «من بی‌جهان سلطون قدم از قدم ورنمی‌دارم باید اونم با خودمون ببریم کربلا». حاجیم قبول کرده بود که من روهم با خودشون ببرن.ای از اقبال سیاه من بود که بایدای جوری بشه. اما نطلبیده بود. اگه زلیخا اوروزای جر و دعوا رو راه نانداخته بود نه روزگار خودش سیاه می‌شد، نه روزگار من و گوهر و کاکل زری. امام نطلبیده بود. دیگه

www.SID.ir

Archive of SID

هیچوختم رنگ کربلا و نجف رو نمی‌بینم. من لیاقت پابوسی امام رو نداشتم. باشه خدا خودش هرچی خواسّه می‌شه». (چوبک، ۱۳۵۲: ۹۸)

جریان سیال ذهن

«جریان سیال ذهن تکنیک و شیوه جدیدی است که در داستان نویسی امروز مورد توجه بعضی از نویسندگان قرار گرفته است. این اصطلاح را اولین بار «ویلیام جیمز» در کتاب «اصول روانشناسی» بکاربرده است». (شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۸۸)

در این شیوه نگارش «اساس بر تصویر خیالات و اندیشه‌های درونی و تخیلات شخصیت‌های داستان گذاشته شده، بنیاد بر مفاهیمی است که ایجاد تداعی معانی می‌کند. خواننده غیرمستقیم صداهایی را که در سر شخصیت‌های داستان طنین می‌اندازد، می‌شنود و خیالاتی را که در ذهن او جریان می یابد دنبال می‌کند و به دنیای درون او راه می‌یابد.» (میرصادقی، ۱۳۶۵: ۳۵۱)

در چنین رمان‌هایی خواننده به طورغیرمستقیم و بدون اینکه حضور نویسنده را در متن اثر احساس کند، در جریان افکار و اندیشه‌های شخصیت‌های داستان و واکنش‌ها و عکس العمل‌های این اشخاص نسبت به محیط اطراف قرار می‌گیرد و سیر اندیشه‌ها و افکار آنان را دنبال می‌کند. این شیوه را می‌توان شبیه به حرف زدن کودکان در حین بازی دانست زمانی که مخاطبی ندارند، کودکان هنگام بازی با خود حرف می‌زنند و انتظار دارند که کسی به سخنان آنان گوش فرادهد و با آنان همراهی کند و پاسخ آنان را بدهد و یا در مقابل اعمال و افکار به زبان آمده آنان عکس‌العملی خاص از خود نشان دهد. سخن گفتن پیران نیز زمانی که مخاطبی ندارند، چنین کیفیتی دارد.

در این شیوه تمام طیف‌های روحی و جریان‌های ذهنی و فکری شخصیت‌های داستانی مطرح می‌شود و داستان عرصه نمایش تفکرات و اندیشه‌های درونی و دریافت‌ها و سیلان خاطره‌ها و افکار بی‌پایان است. در تکنیک جریان سیال ذهن تکیه بیشتر بر «لایه‌های پیش از گفتار» است. تا «گفتارهای عقلانی»، بدین معنی که در اذهان و افکار شخصیت‌های داستانی مطالب و موضوعاتی وجود دارد که هنوز به صورت گفتار درنیامده است.

www.SID.ir

Archive of SID

در تعریفی دیگر می‌توان چنین گفت که «رمان جریان سیال ذهن»، «رمانی است که در آن نویسنده ادراکات و افکار شخصیت‌های داستان خود را همچون رویدادی، به ظاهر بدون هیچ دلیل و غرض و هدف خاصی بی‌نظم و ترتیب و الله بختگی در کنار هم ارائه می‌کند. در چنین شگردی، افکار و احساسات به تطابق منطقی آنها ظاهر می‌شود و اختلاف میان خواب و بیداری از میان می‌رود و قواعد دستوری زبان درهم می‌ریزد.» (همان، ۱۳۶۵: ۴۲۴)

بعضی از افراد « تک گویی درونی» را معادل دیگر این اصطلاح می‌دانند. (کادن، ۱۳۸۰: ۴۰۳)

در رمان‌هایی که بدین شیوه نوشته می‌شود توالی منظم زمانی و مکانی برهم می‌خورد و دیواره‌های زمان و مکان فرومی‌ریزد.

نویسنده به جای اینکه تمام سال‌های زندگی شخصیت‌های داستان را و یا چندین سال از زندگی آنان را نمایش دهد و یا مکان‌های متعددی راکه اشخاص داستان در آن حضورداشته‌اند به منصّه نمایش بگذارد به زمان و مکان محدودی بسنده می‌کند و چون نویسنده در این زمان محدود، خاطرات و اندیشه‌هایی درهم و فرّار را که به زمان‌های دور تعلق دارد با خاطره‌ها و اندیشه‌های درونی زمان‌های نزدیک درهم می‌آمیزد، ازاین رو دورترین وقایع، در کنار وقایع عینی و نزدیک قرار می‌گیرد. و خاطراتی که به زمان و مکان متفاوت تعلق دارد جدا بر ذهن شخصیت رمان هجوم می‌آورد.

هدف نویسندگان از کاربرد این تکنیک در داستان نویسی متفاوت است. اما هدف عمده اغلب این نویسندگان این است که تا آنجایی که می‌توانند بطور غیرمستقیم واقعیت‌های زندگی را بازتاب دهند. زیرا چنانچه گفتیم در این شیوه، مخاطب و خواننده، حضور نویسنده را در متن داستان احساس نمی‌کند. این امر باعث می‌شود تا متن چنین آثاری از تعصبات مستقیم نویسنده برکنار بماند. خواننده و مخاطب نیز بهتر می‌تواند با اثر مورد مطالعه ارتباط برقرارکند در نتیجه نویسنده نیز زودتر، بهتر و عمیق‌تر می‌تواند به هدف خود که همان ایجاد ارتباط با خواننده و تأثیرگذاری بر روی وی و اقناع اوست، نایل شود.

www.SID.ir

Archive of SID

«جیمز جویس از جمله نویسندگانی است که از این تکنیک در اثر خود با عنوان «اولیس» بهره جسته است و «ویرجینیا و ولف» و «ویلیام فالکنر» دو تن از برجسته‌ترین پرورندگان این شیوه و تکنیک‌اند.» (کادن، ۱۳۸۰: ۴۳۰ و ۴۳۱)

در ایران نیز نویسندگانی از این شیوه داستان نویسی استقبال کرده‌اند. از جمله این افراد می‌توان«صادق هدایت» و«هوشنگ گلشیری» و «صادق چوبک» را نام برد که به ترتیب در رمان‌های «بوف کور»، «شازده احتجاب» و «سنگ صبور» این ترفند را بکار برده‌اند.

در رمان سنگ صبور، چوبک، تک گفتارهای درونی احمدآقا، بلقیس، کاکل زری، جهان سلطان و سیف‌القلم را به دفعات مختلف آورده است. احمد آقا نه بار، بلقیس پنج بار، کاکل زری شش بار، جهان سلطان چهار بار و سیف‌القلم یک بار در شیوه تک گفتار درونی حرف می‌زنند و از طریق تک‌گفتارهای درونی این پنج نفر است که خواننده با زندگی و روحیات این اشخاص و سایر شخصیت‌های رمان همچون گوهر، شیخ محمود، حاج اسمعیل و ... آشنا می‌شود. در واقع چوبک پنج دیدگاه متفاوت را جهت معرفی شخصیت‌های اصلی و فرعی داستان ایجاد کرده است و هر شخصیت از منظر چندین نفر معرفی می‌شود. گویی پنج راوی وضع خود و سایر شخصیت‌های رمان را بیان می‌کنند و از تلفیق و ترکیب این تک‌گویی‌ای درونی است که پیکره داستان شکل می‌گیرد و نویسنده چندین بار ذهن این پنج شخص را برمی‌انگیزاند و محتوای آن را بر روی کاغذ می‌آورد.

در حقیقت چوبک در «سنگ صبور» به این پنج شخص، چند نوبت اجازه می‌دهد تا در مقام اول شخص مفرد، جهان محیط خود و خود را در آن محیط ببینند. چون در این شیوه، شخصیت رمان با خویشتن خویش تنهاست و مخاطبی ندارد، در انعکاس و ارائه اندیشه‌های درونی آزادی عمل بیشتری دارد. نویسنده با استفاده از این ترفند در ذهن این افراد نورافکنی روشن می‌کند و پس از مشاهده دقیق افکار و یادهای ذهنی اشخاص، آنها را به طور دقیق و عینی بر روی کاغذ می‌آورد.

جایگزینی تکنیک «جریان سیال ذهن» به جای تکنیک‌های دیگری همچون توصیف و روایت و ... سبب شده است تا خواننده حضور و دخالت مستقیم نویسنده را در متن «سنگ صبور» احساس نکند. این امر، ارتباط عمیق و ناگسستنی، بین خواننده و نویسنده ایجاد می‌کند و حالت عینی‌تر و

www.SID.ir

Archive of SID

مملوس‌تری به داستان می‌بخشد. خواننده با مطالعه رمان، گویی ناظر بر وقایعی است که در متن داستان اتفاق می‌افتد.

«گوهر» اصلی‌ترین و محوری‌ترین شخصیت رمان «سنگ صبور» است وی با اینکه در متن رمان حضوری ندارد، ولی در ذهن شخصیت‌های رمان حضوری گسترده و عمیقی یافته و فکر و ذهن افراد را به خود مشغول کرده است. خواننده با وارد شدن در ذهن شخصیت‌های مختلف رمان و با خواندن تک‌گویی‌های درونی آنهاست که با شخصیت گوهر و زندگی و سرنوشت وی آشنا می‌شود. گویی ذهن این اشخاص همانند دالانی است که خواننده پس از عبور از این دالان به شخصیت کاملی از وی می‌رسد. به عنوان مثال، در بخشی از رمان، خواننده با مطالعه و خواندن تک‌گویی درونی «احمدآقا» با بخشی از زندگی گوهر آشنا می‌شود، و تصویری از زندگی دوران کودکی و نوجوانی وی در مقابل دیدگانش شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر سخنان زیر حرف‌هایی است که روزی احمدآقا آنها را از زبان گوهر شنیده است و حال در این بخش رمان این سخنان و عبارت‌ها از ذهن احمد آقا می‌گذرد و ما در حقیقت با راه یافتن در ذهن احمد آقا می‌توانیم این عبارت‌ها را بشنویم:

«من یه دختر رختشوری بودم که ننم اسمش خجسته بود و تو خونه‌های بزرگونا رخشوری می‌کرد یکی از اونای که ننم می‌رفت خونشون رخشوری می‌کرد، همین حاج اسمعیل تاجر گمرک بود که تو گمرک حجره داشت. خیلی پول‌دار بود. از کوچکی من با ننم می‌رفتم خونه مردم. ننم رخشوری می‌کرد و منم واسه خودم یه گوشه‌ای بازی می‌کردم و بعدها که بزرگ شدم کمکش می‌کردم. او چنگ می‌زد و میشسّ، من آب می‌کشیدم و پهن می‌کردم... گاهی من تنها می‌رفتم خونه حاجی و تو دسّ زناش می‌پلکیدم و براشون پادوی می‌کردم... دختر ده دوازده ساله‌ای بودم که هیچ غمی نداشتم. عروسک بازی می‌کردم... ، یکی از روزها، حاجی به ننم میگه بیا گمرک بات کار دارم، ننم بعداً واسم تعریف کرد که «وختی رفتم گمرک دیدم حاجی نشسّه پشت صندوق آهنی، میرزاش هم داره مینویسه». حاجی زودی میرزاشو می‌فرسّه دنبال نخود سیاه و به ننم می‌گه، «من می‌خوام گوهر زنم بشه تا ازش بچه‌دار بشم. من خواب دیدم که از گوهر بچم میشّه».

www.SID.ir

Archive of SID

همونجا بله و بری هاشون می‌کنن. من که اونجا نبودم ببینم اونا بهم چی گفتن آخرش روزگار من سیاه شد و دیدم یه روز زن حاجی شدم.» (چوبک، ۱۳۵۲: ۵۹ و ۶۰)

بخش دیگری از پازل زندگی گوهر زمانی کامل می‌شود که ما تک‌گویی درونی «جهان سلطان» را می‌خوانیم. در این بخش ما با وارد شدن در ذهن جهان سلطان و با مرور یادها و خاطراتی که از ذهن وی می‌گذرد می‌فهمیم که دلیل اخراج گوهر از خانه اسمعیل چه اتفاقی بوده است و درمی‌یابیم که وی به ناخواه فدای خرافه پرستی عامه شده است و به بی‌گناهی وی پی می‌بریم:

«با چشای خودم دیدم که چجوری مشت خورد تو دماغش خون مثه فشاره ازش راه افتاد و بچه غش کرد... بمیرم برای گوهر وختی دماغ بچه خون اومد، مردم تو حرم بلند بلند صلوات فرسّادن و واسش راه واز کردن و دهلیش دادن از حرم بیرونش کردن.

اووخ تو صحن همه دورش گرفتن. همه داد میزدن « واسه چی‌چی. بچه حرومزاده رو بردی پابوس آقا که مشتت واز بشه؟»

رنگ تو رو گوهر نبود. آخرش جادو و جنبلا و سیاهیای هووا کارشون کردن. روزگار گوهر مثه شب تار شد. حاجی گفت «معلوم میشه زیرکاسه یه نیم کاسه‌ای هس. تا حالا باور نمی‌کردم و خیال می‌کردم بچه مال خودمه، اما حالا که تو حرم دماغش خون افتاده دیگه حتمه که بچه مال من نیس. امام که دروغ نمی‌گه». هرچی گوهر ازوجز کرد و دوپایی رفت رو قرآن، حاجی باورش نشد، از خونه‌ش کردنش بیرون». (همان، ۱۳۵۲: ۹۷)

اتفاق فوق در بخش دیگری از رمان از منظر ذهنی «بلقیس» نیز آمده است. در این قسمت ما با خواندن اندیشه‌ها و تک‌گفتار درونی بلقیس به حادث شدن چنین اتفاقی برای گوهر پی می‌بریم منتهی با دیدی متفاوت. بلقیس که زنی حسود است و دشمنی گوهر را می‌کند، از روی حسادت وی را گناهکار می‌انگارد و مستحق چنین عقوبتی می‌داند. این امر با خواندن عبارت‌های زیر که از ذهن بلقیس می‌گذرد، برای خواننده روشن می‌گردد:

«یه روز گوهر با همین جهان سلطون پیرسگ پامیشن بچه رو می‌دارن میرن شاه چراغ که به خیال خودشون از امام اذن بگیرن... حرم شلوغ بود جای سوزن انداز نبود. بچه بغل گوهر بود و هی با جهان سلطون زور می‌آوردن که برن قلف امام رو بگیرن اما هرچه زور می‌ارن مثه اینکه پاهوشون

www.SID.ir

Archive of SID

زنجیر کرده باشن، قدم از قدم نمی‌تونسن وردارن. امام قربونش برم می‌فهمیده که بچه حرومزاد آوردن بپابوسش، نمی‌خواد نزّیکش بیاد، همینجور که داشتن زور می‌دادن می‌رفتن جلو، یه هو بخواسّ خدا، جفت لوله‌های دماغ کاکل زری مثه لوله آفتابه خون میفته. قشقره‌ای تو جمعیت افتاد که نگو. واسیه اینکه امام قدرتشو نشون بده معجزه کرد و نذوشت بچه حرومزاده بضریح نزّیک بشه. گوهر، بچه بغل پامیذاره بدو. مردم می‌دون دنبالش و تو صحن گیرش می‌ارن و دوره‌ش می‌کنن... مردم می‌خوان سنگسارش کنن. این میگه زن کیه، اون میگه ولش کنین بره، که این جهان سلطون... داد می‌زنه «مردم خجالت بکشین، از پسر موسی بن جعفر شرم کنین، تو شلوغی حرم مشت به دماغ بچه خورد. یه دهاتی دسّش خورد تو دماغ بچه خون افتاد»... مردم می‌ریزن سرشون و می‌خوان بکشنشون، که آژان سرمی‌رسه از پای مردم درشون میاره... حاجی مثه تیر شهاب میره خونه می‌بینه سر و صورت کاکل زری پرخونه و هنوزم خونش بند نیومده... یادش میاد که او گوشه و کنارم شنیده بوده و کاکل زری بچه میزحسین تونتابه. مگه نه زلیخا بش گفته‌بود که کاکل زری بچه میزحسین تونتابه، کتکش زده بود بیرونش کرده بود؟ پامیشه چوب ورمیداره می‌افته تو بختار گوهر که اگر شیرین و نازنین نبودن گوهر رو می‌کشت....

گوهروبچش هردوتا شونو میذاره تو کوچه میگه: بچه مال هرکیه برو بده بزرگش کنه. کاشکی تو شاه چراغ سنگسارشون کرده بودن کشته بودنشون». (همان، ۱۳۵۲: ۱۷۳ و ۱۷۶)

سرانجام ما با خواندن تک‌گفتار درونی «احمد آقا» و با مرور یادهای وی به طور غیرمستقیم به سرنوشت مصیبت بار گوهر و کشته شدن وی به دست سیف‌القلم پی می‌بریم:

«نعش‌ها رو ردیف تو حیاط چیده بودن. دل و روده خونیه محل لب آب رو با بیل و کلنگ بهم زده بودن. بو گند چرک و خون و لاشه‌های تجزیه شده و رطوبت خون خورده زیر زمین، دماغ آدم رو می‌سوزوند... وختی تو کوچه راه می‌رفت آدم خیال خیال می‌کرد تازه واردیه که دنبال یه جایی می‌گرده، مثه غریب غربا بود. آدم دلش براش می‌سوخت. آنوخت همین آدم ده نفر رو کشته و تو خونه‌اش چال کرده. اگر می‌دونسّم گوهر یه روزی باین شکل درمیاد و شکمش این جوری باد می‌کنه و چشمای باون قشنگی این ریختی تو صورتش فروکش می‌کنه، دیگه نمی‌تونسّم اونقده دوسّش داشته باشم...» (همان، ۱۳۵۲: ۲۸۹ و ۲۹۰)

www.SID.ir

Archive of SID

چنانکه می‌بینیم چوبک در شناساندن شخصیت گوهر به استفاده از شیوه «روایت و توصیف مستقیم»، تکنیک «جریان سیال ذهن» یا «تک‌گویی درونی» را بکارگرفته است و خواننده به عوض اینکه به صورت مستقیم در جریان زندگی گوهر قرار بگیرد با مطالعه و مرور یادها، خاطرات و اندیشه‌های درونی شخصیت‌های مختلف رمان و در کنار هم چیدن این یادها و اندیشه‌های درونی به تصویری جامع از شخص گوهر و زندگی وی می‌رسد و هیچ نکته تاریک و مبهمی از زندگی و شخصیت وی برای خواننده باقی نمی‌ماند.

قبلاً نیز اشاره کردیم که در تکنیک «جریان سیال ذهن» توالی منظّم زمانی و مکانی برهم می‌خورد و دیوارهای زمان و مکان فرو می‌ریزد و یادها و خاطرات دور و نزدیک و نامرتبط درهم می‌آمیزد و ذهن فرد محل هجوم خاطرات درهم و برهم و آشفته و مغشوش می‌شود. خاطرات و اندیشه‌های درونی وی بی‌هیچ نظم و ترتیبی به صورت نابسامان و نامنظم درکنار هم قرار می‌گیرد. ما در عبارت‌های زیر برای مثال افکاری را که در یک زمان واحد از ذهن «احمدآقا» می‌گذرد می‌آوریم. دراین بخش ابتدا احمدآقا به مفقود شدن گوهر و تنها و بی‌کس شدن کاکل زری و خودش می‌اندیشد و سپس ذهن وی دیوار زمان و مکان را درمی‌نوردد و افکار وی بر زندگی گذشته و ناکامی‌هایش متمرکز می‌شود و به دنبال آن بدبختی و فلاکت جهان سلطان از ذهنش می‌گذرد و دوباره افکار و خاطرات دوران کودکی به ذهنش هجوم می‌ورد، در خواندن عبارت‌های زیر گویی با فردی مبتلا به هذیان و سرسام روبرو هستیم که هرچه به ذهنش می‌رسد به صورت متوالی و بدون نظم بیان می‌کند:

«آخه من و کاکل زری بی‌تو چکنیم؟ از صب تا شوم چشمامون بدر خونه سفیده. این جهان سلطونم که کسی نیس بش برسه حیف نیس که این زنکه افلیج بمونه تو نیس بشی؟ با تن لمسش یه گوشه‌ای افتاده. رفتم تو طویله پیشش چند دفه از رو دقت، من این طویله رو نگاه کردم که اگه یه روزی پاش بیفته بخوام بنویسم عکسش تو سرم باشه. چه عکاس احمقی هسّم. هی عکس ور می‌دارم و همی می‌ندازم کنار. ده پونزه سال اول زندگیم که هیچ بعدشم تا اومدم یه چیزی یاد بگیرم و یکی دوسطر چیز بخونم بگیر و ببند شروع شد یه لحاف آش و لاش روش افتاده، بوگندش تا سرکوچه میره. از وختی گوهر رفته، یه عالمه شاش و گه زیرش دم کرده. صاب خونه

www.SID.ir

Archive of SID

چن دفه خواسّه بذاردش تو کوچه، گوهر نذوشته. راسی عجیبه که چرا نمی‌میره، خیلی وقته مرده، اما چشماش زنده زنده‌س مثه چشمای قورباغه تو سرش چرخ میخوره و آرواره‌هاش نون خشک می‌جوه. یه دندون تو دهنش نیس. زیرش کرم وول می‌زنه. چشماش مثه چال مرگ تو طاق طویله افتاده... من باید حتماً از این خونه برم یه جای دیگه.ای کاکل زری دیشب مثه مرغ سرکنده خواب بچشش نرفت. همش تا صب با خودش حرف می‌زد. این بلقیس گیس بریده هم که... همسایه باید به درد آدم برسه.

این بچه بی‌کس چه گناهی کرده؟ ... لابد منم همین شکل‌ها بودم به سن و سال همین کاکل زری که بودم روزا با ننم می‌رفتم کنار دریا. ننم یه عالمه رخت چرک بار الاغ شارجه‌ای می‌کرد و باهم پشت سرش راه می‌افتادیم بدریا که می‌رسیدیم، ننم مینشس رختارا تو آب سبز کف آلود دریا میشس و اونارو قایم رو تخته سنگ می‌کوفت... من لنگ بی‌تنبون رو ماسه‌ها گوش ماهی جمع می‌کردم و با لاشه پریاله‌هایی که آب دریا اونارو روماسه‌ها قی کرده بود بازی می‌کردم... شاید اصلاً با ننم کنار دریا نرفتم. زندگی من از اولش دروغ بوده. هرچه گذشته دروغ بوده گذشته مسخره‌س. اونیکه همش ازش می‌ترسم آینده مه که نمی‌دونم چه جوری از آب در میاد. یه پیرهن، تا زیر نافم، چرک و زمخت مثه پوس همبونه. ومف پشت لبم رو ناسور کرده بود. بابام سالی یکی پس میناخت. ننم مثه گربه ماده همش شش هفتا بچه تودس و پاش ولو بود و بابام مثه گربه نره شب رو پشت بوم حموم، دنبال ماده می‌گشت. یه عمامه سفید شل و ول بی عرقچین رو یه کدو حلوایی که ریش جوگندمی محرابی چرکی زیرش بسه باشن، این شیخ محمود حکاکه که همیشه از گوهر وکالت داره که اورو بهرکی دلش خواس صیغه بده. وختی مهر می‌کنه، یه عینک بادومی مضحکی میزنه بچشماش...» (همان، ۱۳۵۲: ۱۷۷ و ۱۸۱)

«ناتل خانلری» ارزش و اهمیت داستان نویسی چوبک و اعتبار اساسی این نویسنده را در دو زمینه می‌داند:

«اول: آوردن نوعی فضای غیر شهری یا لااقل غیر شهر بزرگ در داستان‌هایش، به کار بردن مصطلحات محلی به طور طبیعی چه در محاوره و چه در توصیف به نحوی که خواننده آثار او خود را مطلقاً در فضای داستان احساس می‌کند؛ دوم: حرکت دائم ذهن سیال او میان درون و برون

www.SID.ir

Archive of SID

قهرمانان قصه‌هاست که او را در میان دیگران یگانه و مستقل می‌سازد. چوبک اولین نویسنده ایرانی‌ست که با قهرمان‌هایش به درون پرآشوب آنها سفر می‌کند و بعد مثل غواصی که به سرعت به سطح می‌آید، رویّه بیرونی آنها را هم که شاید مثل سطح دریا صاف و بی‌حرکت می‌نماید توصیف می‌کند». (اصلانی، ۱۳۸۳: ۴۸ و ۴۹)

اما در این میان افرادی نیز هستند که به نقد «سنگ صبور» پرداخته‌اند و یکی از ایرادات و ضعف‌های این رمان را عدم تسلط نویسنده آن به تکنیک «جریان سیال ذهن» دانسته و چنین نظرداده‌اند که چوبک در بکارگیری این شیوه و تکنیک موفق نبوده است. ازجمله این افراد می‌توان «براهنی»، «هوشنگ گلشیری» و «نجف دریابندری» را نام برد.

«براهنی» در کتاب «قصه نویسی» چنین می‌نویسد: «در رمان‌هایی که به شیوه «جریان سیال ذهن» نوشته می‌شود اساس کار بر تمرکز ذهن و حواس گوینده نیست و امکان آن نیست که شخصیت داستان تمرکز بسیار دقیق پیدا کند اما در رمان «سنگ صبور» احمدآقا پانزده صفحه از اشعار شاهنامه را می‌خواند و در طول خواندن این اشعار، ذهن وی از چنان تمرکزی برخوردار است که با روح تناقض‌های روانی او در طول قصه و در نتیجه با تکنیک «جریان سیال ذهن» کاملاً متناقض است.

«می‌خواهم به دو اشتباه بزرگ که چوبک در تکنیک سنگ صبور مرتکب شده است، اشاره کنم، به دلیل اینکه از این دو اشتباه هرگز نمی‌توان چشم بسته رد شد.

در تکنیک «جریان سیال ذهن» که «ادوارد وژاردن» نویسنده فرانسوی آن را «تک‌گفتار درونی» خوانده است، اساس کار بر تمرکز حواس گوینده یا اندیشنده نیست، بلکه بر مبنای تداخل لایه‌ها و قشرهای مختلف ذهن انسان و افتادن آنها در بستر یک حرکت عمومی است. به این معنی که از طریق تداعی ناخودآگاه معانی، یک احساس، یا یک مفهوم یا یک تصویر و عمل در داخل احساس‌ها، مفاهیم، تصاویر و اعمال دیگر، قرار می‌گیرند. دیوارهای زمان و مکان فرو می‌ریزند. و همه چیز در زمان حال، یا در زمانی که گوینده و اندیشنده زندگی می‌کنند و احساس و اندیشه می‌کنند، ارائه می‌شود... در «تک‌گفتاردرونی» امکان آن نیست که شخصیت ناگهان تمرکزی بسیار دقیق پیداکند و یا تداخل ناخودآگاهانه تصاویر، اندیشه‌ها و احساس‌ها را بکلی کنار بگذارد

www.SID.ir

Archive of SID

و فقط به یکی از قشرهای ذهنی خود اکتفا کند و در واقع همه چیز را بدور منطق یکی از احساس‌ها بچرخاند. در سنگ صبور، احمدآقا، پانزده صفحه از شاهنامه فردوسی را می‌خواند. این قسمت را به دلیل نامربوط بودنش به روح عمومی داستان و متناقض بودنش با تکنیک «تک گفتاردرونی» می‌توان به راحتی از داستان برداشت و اگر در این قسمت از شاهنامه فردوسی، چیزی می‌گذرد که چوبک می‌خواهد، حتماً خواننده از آن اطلاع پیدا کند، باید چوبک بین آن و سایر قسمت‌های کتاب، ارتباطی بسیار عمیق ایجاد می‌کرد: این تکه را بردارید، نه روال داستان لطمه‌ای می بیند و نه مفهومی از مفاهیم آن دچار کمبود می‌شود. احمدآقا در خواندن این شعر از چنان تمرکزی برخوردار می‌شودکه با روح تناقض‌های روانی او در طول قصه، کاملاً متناقض است . او هنگام خواندن شعر، فقط به فکر خواندن شعر است. و به چیزی در قصه نمی‌اندیشد...

موضوع دوم: این نمایشنامه آخر سنگ صبور است که اولاً سخت غیرمنتظره و طولانی است و ثانیاً سخت سطحی و بی‌ربط است و اصولاً دلیل ندارد که هفتاد صفحه از قصه‌ای به این استواری را به خود اختصاص دهد...

در آن هفتاد صفحه هیچ‌کدام از عناصر قصه شرکت ندارند،... باید از نظر تکنیک اضافه کنم که تمرکز بسیار سطحی، غیرتجربی و خیالبافانه در این نمایشنامه با روال عمومی تک گفتار درونی عمیق قصه مطابقت ندارد و وصله ناجوری است که به کمال سنگ صبور لطمه وارد می‌کند». (براهنی، ۱۳۶۸: ۷۰۷ و ۷۰۹)

نتیجه‌گیری

«سنگ صبور» بی‌تردید از شاهکارهای کم نظیر ادب فارسی است و به عنوان چکیده‌ای از تمام آثار داستانی چوبک قابل ارزیابی است بدین معنی که خلاصه‌ای از پیام‌ها، تِم‌ها و حتی شخصیت‌های دیگر آثار او – غیر از رمان تنگسیر- در این رمان قابل مشاهده است.

چوبک در آفرینش این رمان به مکتب«ناتورالیسم» گرایش بیشتری نشان داده است هرچند که جلوه‌ها و نمودهای آثار «رئالیستی» نیز در آن اندک نیست.

www.SID.ir

Archive of SID

بدیهی است که این رمان نیز مانند سایر آثار ادبی نقاط قوت و ضعفی دارد. محتوای غنی و پربار این اثر زندگی مردان و زنان ایرانی هم عصر خود را به تصویر کشیده و به نقد خرافات، بی‌عدالتی، فساد، فقر، بی‌سوادی و جهل موجود در ایران آن عصر پرداخته است.

وجود زبان غنی و رسا و تلفیق چندین سطح زبانی متفاوت از هم با یکدیگر نقطه قوّت دیگری است که می‌توان نام برد البته زبان این اثر در بخش‌های مربوط به نمایشنامه‌ها تقلیل می‌یابد و به سستی می‌گراید.

پی نوشت

۱) «شخصیت یا قهرمان اصلی هر اثر ادبی می‌تواند آدم معمولی و فاقد خصوصیّات قراردادی (خصوصیاتی مثل اصیل زادگی، سلحشوری، آرمان گرایی و بی‌نیازی از مال و منال) باشد، این نوع شخصیت‌های داستانی را ضد قهرمان (antihero) می‌خوانند، شخصیت‌هایی با خصوصیات و خُلقیاتی خلاف عرف و عادت مرسوم زمانه.» (میرصادقی، جمال، ۱۳۷۲: ۳۶۲)

منابع و مآخذ

- ابن منظور، (بی تا)، لسان العرب، بیروت، دار صادر.
- اصلانی، محمدرضا، (۱۳۸۳)، صادق چوبک، چاپ اول، نشر قصه.
- براهنی، رضا، (۱۳۶۸)، قصه نویسی، چاپ چهارم، نشر البرز.
- چوبک، صادق، (۱۳۵۲)، سنگ صبور، چاپ دوم، انتشارات جاویدان.
- حسینی، فاطمه، (۱۳۸۶)، بررسی آثار چوبک از دیدگاه ناتورالیسم و رئالیسم، چاپ اول، انتشارات ترفند.
- زرین کوب، عبدالحسین، (۱۳۷۲)، شعر بی دروغ شعر بی نقاب، تهران، انتشارات علمی.
- زولا، امیل، (۱۳۴۶)، ترز راکن، ترجمه محسن شهریار، چاپ اول، سازمان کتاب‌های جیبی.
- سید حسینی، رضا، (۱۳۸۴)، مکتب‌های ادبی،جلد ۲، چاپ سیزدهم، انتشارات نگاه.
- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۳)، انواع ادبی، چاپ دهم، ویرایش سوم، انتشارات فردوس.

www.SID.ir

Archive of SID

- .....، (۱۳۸۴)،معانی، تهران، نشر میترا.
- غلامرضایی، محمد، (۱۳۸۱)، سبک شناسی شعر پارسی، تهزان، انتشارات جامی.
- فورست، لیلیان و اسکرین، پیتر، (۱۳۷۵)، ناتورالیسم(طبیعت گرایی)، ترجمهٔ حسن افشار، چاپ اول، نشر مرکز.
- کادن، جی. ای، (۱۳۸۰)، فرهنگ توصیفی ادبیات و نقد، ترجمه کاظم فیروزمند، نشر شادگان.
- گرانت، دیمیان، (۱۳۷۵)، رئالیسم، ترجمه حسن افشار، چاپ اول، نشر مرکز.
- محمودی، حسن، (۱۳۸۵)، نقد و تحلیل گزیده داستان های صادق چوبک، چاپ سوم، نشر روزگار.
- میرصادقی، جمال، (۱۳۷۲)، جهان داستان(ایران)، چاپ اول، نشر اشاره.
- .....، (۱۳۷۲)، جهان داستان، چاپ اول، نشر نارون.
- میرصادقی، میمنت، (ذوالقدر)، (۱۳۷۶)، واژه نامه هنر شاعری، تهران، نشر کتاب مهناز.
- میرعابدینی، حسن، (۱۳۷۷)، صدسال داستان نویسی ایران، جلد ۱ و ۲، چاپ اول، نشر چشمه.
- ولک، رنه، (۱۳۷۷)، تاریخ نقد جدید، ترجمه ارباب شیرانی، جلد ۴، چاپ اول، انتشارات نیلوفر.

www.SID.ir